

اگر در روز یکشنبه پرستش می‌کنید. در روز دوشنبه چه می‌کنید؟

از کتاب «به سر پرستش چه آمد؟»

زمانی که پا به یکی از آن کلیساهای معمولی بشارتی که در همه جا می‌توان یافت می‌گذارید، آیا سر شما به نشانه حرمت و احترام به پایین می‌افتد؟ متعجب نمی‌شوم اگر جواب شما منفی باشد.

من خود زمانی که به یک چنین کلیسایی پا می‌گذارم، غم سنگینی بر وجودم می‌نشیند. زیرا تبدیل به نسلی شده‌ایم که به سرعت تمامی تقدسات الهی را در پرستش‌هایمان از دست می‌دهیم. بسیاری از کسانی را که در کلیساها بزرگ کرده‌ایم، با واژه‌هایی چون حرمت و احترام دیگر کاری ندارند، که همین خود نشان دهنده شک آنهاست در اینکه خدا در این کلیساها باشد.

در بسیاری از کلیساهایمان منش و طرز برخوردی را می‌توان دید که از دست رفتن آنچه را که داریم، خبر می‌دهند. از دست دادن هوشیاری و آگاهی نسبت به حضور خدا در میان ما، چنان ضرر بزرگی است که حتی مطرح ساختن آن هم ترس را بر وجود انسان فرو می‌ریزد.

در این رابطه باید ملامت را روی دنیاگرایی در حال رشد بگذاریم که در کلیساهایمان رخنه کرده‌اند و افراد به جای گرسنگی و تشنگی به آن حیاتی که خدا را خشنود می‌کند، بیشتر به این یکی ولع دارند. ما خدا را دنیوی کرده‌ایم، انجیل مسیح را دنیوی کرده‌ایم، و پرستش را دنیوی کرده‌ایم.

از چنین کلیسایی مرد خدایی که از نظر روحانی قوی باشد، به هیچوجه بیرون نخواهد آمد. از چنین کلیسایی هیچ نهضت و بیداری روحانی که به دعا معتقد باشد، ظهور نخواهد کرد. اگر خدا باید احترام و حرمت شود، اگر خدا باید پرستش گردد، این امکان هست که خدا همه ما را دور بریزد و از جایی دیگر شروع کند.

در میان ما برای پرستش حقیقی نیاز و ضرورت وجود دارد. اگر خدا همانی است که می‌گوید، و اگر ما هم همان افراد ایمان‌داری هستیم که ادعا می‌کنیم، پس باید او را پرستش کنیم. اگر خدا را از طریق تولد تازه از بالا شخصاً ملاقات نکرده‌ایم و این تجربه روحانی را که روح قدوس خود خدا

موجد آن است، نداریم، به هیچ عنوان به پرستشی که خدا را جلال می‌دهد، حقیقتاً تمایل نخواهیم داشت و از آن لذت نخواهیم برد!

روشهایی که بدان با مردم صحبت می‌کنیم و آنها را به ملکوت خدا می‌آوریم، چنان نرم و دنیوی هستند که انسانها دیگر طالب رویارویی با خود نیستند و نمی‌خواهند خود را چنانکه خدا می‌بیند، ببینند و به بحران کشیده شوند. اینگونه خداجویی را دیگر نمی‌توان دید. زمانی که آنها را به کلیسایمان می‌آوریم، هیچ فکری در رابطه با محبت و پرستش خدا ندارند، زیرا در مسیری که بدان آنها را آورده‌ایم، به هیچوجه با خود روبرو نشده‌اند، در وجودشان بحران ننشسته است، نیازی به توبه ندیده‌اند؛ فقط آیه‌ای از کتابمقدس که وعده بخشش را در خود دارد.

کاشکی می‌توانستم به شکلی مکفی جلال آن کسی را که شایسته پرستش ماست، در مقابل چشمتان بگذارم. اگر نوایمانان ما، آنها که هنوز در مسیح بچه هستند، هزاران صفات او را می‌دیدند و حتی اگر اندکی از وجود او را حس می‌کردند، از اشتیاقی که به پرستش و احترام و تمجید او بر جانشان می‌نشست، تا به ابد از هوش می‌رفتند.

بسیاری از مسیحیان مایوس را می‌شناسم که حاکمیت خدا را حقیقتاً باور ندارند. در چنین وضعی مسلماً از انجام آنچه که در مقام پیروان فروتن و اعتماد کننده خدا و مسیح او بر دوش داریم، شانه خالی می‌کنیم.

و با این وجود، دلیل آمدن مسیح به دنیای ما هم همین است. علمای علم الهی قدیم آن را «آنتروپیسم» خواندند؛ وحدت ذات الهی و بشری در مسیح. این مطلب راز بزرگی است و در مقابل آن با هول و حرمتی بزرگ می‌ایستم. کشفهای خود را از پا بدر کرده، در مقابل این بوته شعله‌ور و سوزان زانو می‌زنم؛ درک این راز از قدرت فهم من بیرون است.

«آنتروپی»؛ راز وحدت خدا و انسان در یک شخص! این راز، وحدت دو شخص نیست، وحدت دو ذات و طبیعت است.

بنابراین، ذات و طبیعت خدا و ذات و طبیعت انسان در این یک به هم می‌پیوندند که ما او را خداوند ما عیسی مسیح می‌خوانیم. تمامی آنچه که خدا است، و تمامی آنچه که انسان است، به شکلی ابدی و حل نشدنی با هم در می‌آمیزند.

تجربه موسی را در بیابان بیاد آورید؛ در مقابل آتشی ایستاده بود که بوته را در شعله‌های خود داشت ولی آن را سوزانیده و خاکستر نمی‌کرد. موسی در اینکه باید در مقابل این بوته به زانو درآید و خدا را بپرستد، تردید نداشت. موسی بوته را پرستش نکرد؛ موسی خدا و جلال او را که در آن بوته ساکن گشته بود، پرستید.

این تمثیل مهمی است، زیرا به محض اینکه آتش از بوته جدا شد، بوته، باز بوته بود.

ولی این مرد، مسیح عیسی، به شکل ابدی پسر خدا است. در پری این راز هرگز هیچگونه جدایی نبوده است، مگر آن لحظات هولناکی که عیسی فریاد برآورد: «الهی، الهی چرا مرا ترک کردی؟» (متی ۲۷: ۴۶). زمانی که خدای پسر بار گناه و خطای ما را بر دوش گرفت و بر روی صلیب، نه بنخاطر گناه خود، بلکه بنخاطر گناه ما می‌مرد، خدای پدر به او پشت کرد.

اولوهیت و بشریت به هیچ عنوان از او جدا نگشت. و تا به امروز در یک شخص، یکپارچه باقی مانده است. زمانی که در مقابل او زانو زده، می‌گوییم: «خداوند من و خدای من، تخت تو ای خدا تا ابدالابد است»، این سخن را به خدا می‌گوییم.

به گمان من، آنچه را که انبیای خدا از راز او پیش از اعصار دیدند، به مراتب بیشتر از آن چیزهایی است که ما می‌توانیم به قوت تلسکوپهای مدرن و وسایل الکترونیکی، از کیهانشانها و سیارات ببینیم. انبیا، خداوند خدای ما را دیدند. او را در زیبایی خود دیدند و سعی به توصیف او کردند.

او را وجودی زیبا، درخشان، لطیف و پیروز توصیف نمودند. از سلطنت و از فیاضی او سخن گفتند. او را وجودی عظیم و پرشکوه تصویر کردند، و در عین حال حلیم. او را صالح، و پر از راستی دیدند. سعی کردند شیوه محبت او را با آن شادی و سرور و عطر خود توصیف کنند.

زمانی که انبیا سعی به توصیف خدایی دارند که به آنها ظاهر شد و با آنها سخن گفت، و صفات و فیض‌ها و ارزش او را برای من بیان می‌کنند، احساس می‌کنم که می‌توانم همانند آنها زانو زدم و از فرمان آنها تبعیت کنم: «او خداوند توست، او را بپرست.»

او لطیف و شاهانه است، ولی در عین حال آنقدر فیاض، که چیزی از عظمت خود برای خود برنمی‌دارد.

او حلیم است، ولی آن چنان حلیم که باز چیزی از آن شکوه برای خود برنمی‌دارد.

حلیم بودن و عظمت عیسی. کاشکی می‌توانستم در این مورد سرودی بنویسم و نغمه‌ای بسرایم. در چه جای دیگری می‌توان شکوه و عظمت را با حلیم بودن چنین متحد و یکپارچه دید؟

حلیم بودن، بشریت او بود. شکوه و عظمت اولوهیت او بود. این دو را در او به شکل ابدی می‌توان یکپارچه دید. آنقدر حلیم که از مادر شیر خورد، مثل هر کودک دیگر گریه کرد، و محتاج به همان چیزهایی بود که هر بچه به آن احتیاج داشت.

ولی خدا هم بود و در عظمت خود در مقابل هیرودیس و پیلاتس ایستاد. زمانی که از آسمان برمی‌گردد، در شکوه و جلال خود خواهد بود؛ در شکوه و جلال خدا. با این وجود در عظمت انسانی هم که خدا است.

این است خداوند ما عیسی مسیح. در مقابل دشمنان خود در شوکت خویش می‌ایستد. و در برابر دوستان خود با حلم و فروتنی می‌آید.

این اختیار به ما انسانها عطا شده است که از میان این دو انتخاب کنیم. می‌توان هر دو را انتخاب کرد. ولی اگر جنبه حلیم عیسی را نمی‌خواهیم، جنبه عظیم و با شکوه او را خواهیم شناخت. در روی زمین، بچه‌ها به نزد او آمدند. مریضان و گناهکاران به سوی او شتافتند. فرد اسیر به روح پلید به نزد او آمد. آنهایی که به احتیاجات خود واقف بودند، از هر طرف آمده او را لمس نمودند و او را چنان حلیم یافتند که قدرت او به آنها داخل شده، آنها را شفا داد. زمانی که باز خود را به انسانها ظاهر کند، در شکوه و عظمت خود خواهد بود. در عظمت شاهانه خود با غرور و زکا بشر را گوشمالی خواهد داد، چرا که کتابمقدس سخن از آن دارد که هر زانویی خم خواهد شد و هر زبانی خداوندی و پادشاهی او را اقرار خواهد کرد. برای اینکه او را حقیقتاً بشناسیم، لازم است او را دوست بداریم و پرستش کنیم. در مقام قوم خدا، ما اغلب چنان گیج و مبهوت هستیم که می‌توان ما را قوم ضعیف و لغزان خدا خواند. این مطلب در مورد بسیاری از ما باید صادق باشد، زیرا همیشه پرستش را عملی تلقی می‌کنیم که در مواقع حضور خود در کلیسا انجام می‌دهیم. کلیسا را خانه خدا می‌خوانیم. آن را به او وقف کرده‌ایم. و بدین ترتیب کماکان با این گمان غلط ادامه می‌دهیم که گویی کلیسا تنها جای پرستش خدا است. ما به خانه خدا می‌آییم، خانه‌ای که از آجر و سنگ و چوب ساخته شده است. به این دعوت دیگر عادت کرده‌ایم: «خداوند در مقبد مقدس خود می‌باشد، بیاید همه در حضور او زانو زنیم.» این مطلب در روز یکشنبه، آنهم در کلیسا صورت می‌پذیرد. خیلی زیبا! ولی صبح دوشنبه بزودی فرا می‌رسد. شخص مسیحی به سر کار خود می‌رود. معلمین مسیحی به سر کلاسهای خود می‌روند. مادر مسیحی در منزل مشغول پخت و پز و بچه داری است. آیا در روز دوشنبه نیز حضور خدا را احساس می‌کنیم؛ زمانی که همه به کارهای روزمره خود مشغولیم؟ خدا کماکان مشتاق آن است که در معبد مقدس خود همانجایی که ما هستیم، باشد. او کماکان تداوم محبت، رضایت و پرستش فرزندان خود را هر جا که کار می‌کنیم، می‌طلبد. آیا برای یک تاجر زیبا نیست که روز دوشنبه در حالی که در قلب خود دعوت به پرستش دارد، وارد دفتر کار خود شود: «خداوند در دفتر من است، تمامی دنیا در حضور او ساکت شوند.» اگر در بطن تمامی مسئولیتهای روز دوشنبه قادر به پرستش نیستید، دور از ذهن است که در روز یکشنبه قادر به اینکار بوده باشید!

هیچیک از ما از این توان برخوردار نیست که خدا را بفریسد. بنابراین اگر ما در روز شنبه به دنبال چیزهایی می‌دویم که از حضور و پرستش او بدورند، دیگر وضعیت درستی برای ما باقی نمی‌ماند که در روز یکشنبه به پرستش بنشینیم.

بسیاری از مردم گمان می‌کنند که خدا را در چارچوب گذاشته‌اند. خدا فقط در محراب کلیسا است و زمانی که از کلیسا به جانب منزل خود براه می‌افتیم، این احساس در ما شکل می‌گیرد که انگار خدا را در آن چارچوب که کلیسا باشد، باقی گذاشته‌ایم.

می‌دانید که این امر حقیقت ندارد، ولی در این مورد چکار می‌کنید؟
خدا را نمی‌توان در یک ساختمان، و یا اتومبیل و یا خانه و دفتر کار شما محدود کرد. تشویق پولس به قرنیتان به همان اندازه آن روز، برای ما نیز مصداق دارد:

« آیا نمی‌دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ اگر

کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس

است و شما آن هستید.» (اقرنتیان ۳: ۱۶ و ۱۷)

اگر حضور خدا را در دفتر، کارخانه، و منزل خود حس نمی‌کنید، پس خدا در کلیسایی هم که بدان می‌روید، حضور ندارد.

من خود زمانی به مسیح ایمان آوردم که در یکی از کارخانه‌های لاستیک اتومبیل در «آکرون» اوهایو کار می‌کردم. کار خود را در آنجا بیاد دارم. پرستش خودم را در آنجا هم بیاد دارم. اشکهای زیادی را در پرستش در آن کارخانه ریخته بودم. هیچکس در هیچ زمان در مورد آنها از من نپرسید، ولی اگر می‌پرسیدند، در جواب ابداً تردید نمی‌کردم.

کاربرد برخی فنون را می‌توان یاد گرفت، تا وقتی که دیگر به شکل اتوماتیک از انسان سرزند. در امر پرستش آنقدر ماهر شده بودم که در حینی که دستهای من کار می‌کرد، می‌توانستم خدا را پرستش کنم.

باور من بر این است که اگر در زمان پرستش (حتی در محل کار ما) روح خدا از درون ما، حمد و تمجید سر دهد، تمامی آلت‌های موسیقی در آسمان پرستش ما را به قوت همراهی خواهند کرد. بر اساس تجربه‌ای که دارم، تمامی زندگی ما، تمامی منشهایی که به عنوان یک شخص داریم، باید به جانب پرستش خدا باشد.

در شما چه چیزی هست که به جهت پرستش خدا اشتیاق دارد؟ ایمان، محبت، اطاعت، وفا، عمل زندگی؛ تمامی اینها شما را به پرستش خدا می‌کشانند. اگر چیزی در شما هست که از پرستش امتناع می‌کند، پس چیزی هم در درون شما وجود ندارد که خدا را به خوبی پرستش نماید.

اگر نمی‌توانید خدا را چنانکه باید پرستش کنید، این مشکل به این دلیل است که شما خدا را در بخشهای مختلف قرار داده‌اید، به طوری که یک بخش او را پرستش می‌کند، ولی دیگر بخشها نمی‌کنند.

این می‌تواند وهم بزرگی باشد؛ اینکه پرستش فقط باید در کلیسا و یا در بطن طوفانی خطرناک و یا در برخی از زیبایی‌های طبیعت اطراف ما صورت پذیرد. من با افرادی بوده‌ام که زمانی که در لبه نفس‌گیر صخره بالای پرتگاه می‌ایستادند، به ناگاه به افرادی سوپر روحانی تبدیل می‌گشتند. ما گاهی در برخی از وضعیتهایی این چنین قرار می‌گیریم که فریاد می‌زنیم: «زنده باد عیسی!» خواهر و برادر من، اگر ما فرزندان ایماندار خدا هستیم که روح‌القدس در آنها شادی، لذت و عجایب دائمی فرو می‌ریزد، دیگر نیازی به طوفان بالای کوه نداریم که شوکت و عظمت خدای ما را به ما نشان دهد.

این بیشتر وهم و خیال است که بخاطر حضور طوفان و ستاره‌ها و فضا حس شاعری به ما دست دهد و به اشتباه چنین بیانگاریم که روحانی شده‌ایم. بگذارید بیادتان بیاورم که مستها و جانیان هم می‌توانند به چنین احساسات شاعرانه بیافتند. مبادا چنین تصور کنیم که اینگونه چیزها می‌توانند پرستش را بنیاد نهند.

اگر می‌دانم که در قلب خود چیزهایی دارم که او را خشنود نمی‌کنند، به هیچ عنوان نمی‌توانم پرستشی که مقبول اوست، به حضور خدا تقدیم کنم. نمی‌توانم در روز یکشنبه خدا را برآستی و در شادی پرستش کنم، ولی در روز دوشنبه نتوانم. نمی‌توانم در روز یکشنبه خدا را با سرود شادی پرستش کنم و در معاملاتی که در روزهای دوشنبه و سه‌شنبه دارم، دانسته و آگاهانه او را از خود بیزار سازم.

بگذارید دید خود را از پرستش باز تکرار کنم - هیچ پرستشی به طور کامل خدا را خشنود نمی‌سازد، مگر اینکه در من چیزی نباشد که خدا را خشنود نمی‌نماید.

آیا آنچه که گفتم، شما را مأیوس می‌کند؟ اگر به همه حرفهای من توجه کنید، مطمئن باشید که در روح تشویق خواهید شد. ولی هرگز در درون خود این قصد را نداشته‌ام که مردم را در تشویق تشویق کنم.

هیچوقت به مردم به عنوان مردم ایمان نداشته‌ام. به نیت‌های خوبی که دارند، احترام می‌گذارم. می‌دانم که قصد بدی ندارند. ولی نیت‌های خوب خود را در جسم نمی‌توانند به انجام برسانند. علت این امر در این است که ما تا زمانی که منبع پیروزی و شادی و برکت را در عیسی مسیح پیدا نکرده‌ایم، افرادی کماکان گناهکار هستیم.

هیچ چیز در ما نیست که بتوان آن را خوب کرد، مگر اینکه عیسی مسیح بیاید و ما را عوض کند؛ مگر اینکه در ما زندگی کند و ماهیت ما را با خدا، پدر قادر ما وحدت دهد. تا آن زمان فرا نرسد، نمی‌توانیم خود را خوب بخوانیم.

از این رو است که می‌گوییم پرستش شما باید کامل باشد. پرستش باید تمامی وجود شما را شامل شود. برای همین هم هست که باید برای پرستش خدا خود را آماده کنید و این آماده سازی همیشه خوشایند نیست. تغییراتی انقلابی باید در زندگی شما صورت پذیرد.

اگر قرار است پرستشی حقیقی و پربرکت داشته باشید، در زندگی‌تان برخی چیزها باید ناپود شوند و از بین بروند. انجیل عیسی مسیح مطمئناً بنا کننده و مثبت می‌باشد. ولی لازم است که در برخی نواحی خراب کننده باشد و تمامی آن عناصری را که در زندگی انسان خدا را خشنود نمی‌سازند، ویران کند و از بین ببرد.

همیشه مسیحیانی بوده‌اند که چنین بحث کنند: «من در نام عیسی پرستش می‌کنم.» در باور این افراد پرستش خدا همانند فرمول است. چنین گمان می‌کنند که بردن نام عیسی در دعای خود اثری سحرآمیز خواهد داشت.

اگر کتاب مقدس را بدقت و با کمک روح القدس بخوانید، خواهید دید که نام و ماهیت عیسی هر دو یک هستند. بردن نام عیسی و آگاهی از نوع هجی کردن آن کافی نیست. اگر آمده‌ایم که در طبیعت خود همانند او باشیم، اگر به جایی آمده‌ایم که قدرت پیدا کنیم و بر اساس اراده او طلب نماییم، او نیز آن چیزهای نیکو را که بدانها نیاز داریم، به ما عطا خواهد کرد. ما فقط در نام عیسی پرستش نمی‌کنیم. خدا را در نتیجه تولدی که از بالا داشته‌ایم، پرستش می‌کنیم، تولدی که به مراتب بیشتر از دادن یک نام است. او طبیعت عوض شده‌ای را به ما عطا کرده است.

پطرس این حقیقت را با این سخن بیان می‌کند:

که بوساطت آنها وعده‌های بینهایت عظیم و گرانبها به ما داده شد تا شما به اینها

شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی

یابید. (۲ پطرس ۱: ۴)

چرا در رابطه با خشنود کردن خدا در پرستش خود را گول زنیم؟ اگر تمامی روز خود را در جسمانیات و دنیاگرایی زندگی می‌کنم و سپس در ظلمت شب خود را در بحران می‌یابم، چگونه به حضور خدایی که مقدس است، دعا می‌کنم؟ چگونه می‌توانم کسی را که مرا به پرستش در روح و در راستی دعوت کرده است، خطاب کنم؟ آیا به زانو در می‌آیم و نام عیسی را می‌خوانم، با این باور که در نام او قدرتی سحرآمیز وجود دارد؟

اگر عوض نشده‌ام و کماکان همان فردی جسمانی و دنیاگرا هستم، جز یأس و آشفتگی چیزی دستگیرم نخواهد شد. اگر در معنای واقعی نام و ماهیت او زندگی نمی‌کنم، نمی‌توانم به شکل صحیح در نام او دعا کنم. اگر در ماهیتی که او دارد، زندگی نمی‌کنم، در همان ماهیت نیز به شکل درست نمی‌توانم دعا کنم.

چگونه می‌توانیم امید پرستشی مقبول به خدا را داشته باشیم در حالی که عناصری این چنین شریر در ماهیت ما انضباط نشده، اصلاح نگشته، پاک و تظهير نشده کماکان باقی هستند؟ کسی که در ماهیت خود هنوز هم عناصری بد را دارا است، ممکن است طوری اداره کند که بتواند برخی از قسمتهای وجود خود را به پرستشی نیمه مقبول به خدا وادارد. ولی این چه طریقی است که بدان زندگی کنیم و ادامه دهیم؟

خدا می‌فرماید: «من می‌خواهم در افکار تو ساکن گردم. افکار خود را مقدسی بکن که بتوانم در آن ساکن گردم.» لازم نیست کاری انجام دهم و به دنبال آن احساس الزام به من دست دهد و توبه کنم. با داشتن افکار غلط هم می‌توانم رابطه خود را با خدا از دست دهم و دیگر حضور او را احساس نکنم و برکت پیروزی روحانی از من رخت بریندد.

خدا در افکار ناپاک و آلوده ساکن نخواهد شد. او در افکار شهوانی و پرطمع مسکن نخواهد گزید. او در افکار پر از نخوت و خودخواه ساکن نخواهد شد.

خدا به ما می‌گوید که افکار خود را مقدسی بگردانیم، تا او بتواند در آن مسکن گزیند. او به افکار پاک و پر محبت ما بها می‌دهد و افکار حلیم و خیرخواه ما را ارج می‌گذارد. این افکار، همانند افکار خود او هستند.

همانطور که خدا در افکار شما ساکن می‌گردد، خدا را پرستش خواهید کرد و مقبول خواهد شد. پرستش شما در بطن تمامی فشارها و سختی‌های زندگی همانند عطری خوشبو به حضور او برخواید خاست.

اگر خدا بداند که پرستش او را با تمامی وجود خود نیت دارید، در این مورد خود با شما همکاری خواهد کرد. این مطلب را خود وعده داده است. محبت و فیض، وعده‌ها و کفاره، کمک همیشگی و حضور روح‌القدس همه از جانب اوست. آنچه که از شما انتظار می‌رود، عزم شما در این امر، طلبدن خدا و ایمان به اوست. بدین ترتیب قلب شما تبدیل به مقدس و محرابی می‌گردد که در آن ارتباطی دائمی و ناگسستنی با خدا به شکلی دائمی وجود دارد. پرستش شما هر لحظه به حضور خدا بلند می‌شود.

«خدا در سکوت» و «خدا در طوفان» عناوین دو موعظه بزرگ از موعظت «اسپرجان» است. قلبی که خدا را می‌شناسد، او را در هر جا می‌تواند پیدا کند. من نیز با اسپرجان هم‌آواز شده و می‌گویم: کسی که با روح‌القدس خدا پر است، کسی که خدا را در زندگی خود به شکل واقعی ملاقات کرده است، می‌تواند شادی پرستش او را بشناسد و بداند، چه در سکوت زندگی باشد و چه در طوفان آن.

اگر در روز ...، به قلم توزر

ترجمه از فریدون موخوف

ما می دانیم که خدا از ما چگونه بودنمان را طلب می کند. او از ما می طلبد که پرستش کنندگان
باشیم!